

با سمه تعالی

*** حکمت متعالیه ***

*** مبانی و مفاهیم ***

۱. اصلت وجود

حکما میان وجود و ماهیت اشیا قائل به تمایز بودند و عقیده داشتند که وقتی مابا واقعیتی خارج از ذهن خود رو به رو می شویم و آن را ادراک می کنیم، این ادراک را در قالب قضیه‌ای مرکب از موضوع و محمول بیان می نماییم؛

مثال‌هنگامی که در شب به آسمان نگاه می کنیم و ستاره‌ای را می بینیم، این ادراک را با قضیه: «ستاره هست»

ابراز می‌کنیم. بدین ترتیب، واقعیت ستاره که واقعیتی است یگانه، در ذهن ما به دو مفهوم جداگانه تجزیه می شود: ۱. ستاره ۲. هست. در اینجا ذهن که مُدرِک اشیاست، در فعالیت خود، هر واقعیت خارجی را به دو جزء تقسیم می کند: ۱. چیستی (ماهیت) ۲. هستی (وجود) این دو جزء، دو مفهوم متفاوت‌اند.

پرسش: در اینجا پرسشی به ذهن خطور می کند که از نظر فلسفی اهمیت زیادی دارد.

واقعیت‌های خارجی مثل ستاره، درخت، قلم، کبوترو و غیره در ذهن به دو مفهوم ماهیت وجود تجزیه می شوند و ما برای تصدیق این واقعیت‌ها به هر دوی این مفاهیم نیازمندیم و باید ماهیت را موضوع وجود را محمول قرار دهیم. حال می توان پرسید که آیا به راستی آن واقعیت‌های خارجی مابه ازاء کدام یک از این دو، مفهوم آن‌د؟ واقعیت خارجی هرچه باشد واحد است و ممکن نیست واقعیت یگانه، مصدق و مابه ازاء دو مفهوم کاملاً متمایز از هم قرار گیرد. از طرف دیگر، این هر دو مفهوم نمی توانند اعتباری و ساخته و پرداخته‌ی ذهن باشند؛ زیرا در این صورت، هیچ یک به راستی از آن واقعیت خارجی حکایت نخواهد کرد و به این ترتیب، باب ذهن ما به روی شناخت واقعیات به کلی مسدود می شود.

بنابراین، تنها یکی از این دو مفهوم به درستی، واقعیت آن شیء را نمایان می کند و مفهوم دیگر، حاصل فعالیت ذهن است و جنبه‌ی انتزاعی دارد.

وجود یا ماهیت؟ سرانجام پرسش در اینجا متمرکز می شود که کدام یک از این دو، یعنی ماهیت وجود به راستی به واقعیت یگانه‌ی اشیا اشاره دارد؟ کدام یک شیء خارجی را نشان می دهد و کدام یک ناشی از فعالیت ذهن است؟

آیا واقعیت و عینیت، مابه ازاء مفهوم وجود است و به اصطلاح حکما «اصالت» با وجود است یا برعکس واقعیت و عینیت مابه ازاء مفهوم ماهیت است و «اصالت» با ماهیت است؟

کسانی که ماهیت را اصل می دانند، وجود را نتیجه‌ی انتزاع ذهن و امری اعتباری می دانند و برعکس، طرفداران اصالت وجود معتقدند که ذهن، مفهوم ماهیت را به تبع وجود، نزد خود می سازد و اعتبار می کند.

اشتراک مفهوم و وحدت حقیقت وجود: اصولاً ماهیات، کثیر و مختلف‌اند، اما وجود امری واحد و مشترک است. ماهیت آب غیر از ماهیت شیر است، ماهیت اسب غیر از ماهیت فیل است و ماهیت چوب غیر از ماهیت آهن است. پس اگر به فرض، اصالت با ماهیت باشد و ماهیت‌ها واقعیت جهان را شکل داده باشند، در این صورت سیمای جهان نزد ما شبیه به یک جدول با خانه‌های بی‌شمار خواهد بود که هر خانه شکل و اندازه‌ای متمایز از خانه‌های دیگر دارد. ماهیت‌های اشیا که همان انواع گوناگون موجودات است، جهانی سرشار از تنوع و اختلاف را تشکیل می‌دهند که موجودات در آن ذاتاً زیکدیگر متمایز و باهم متفاوت‌اند. اما مفهوم وجود امری واحد است. وجود مفهومی است که درباره‌ی هر چیزی که به کار رود، معنایی یکسان دارد؛ یعنی، مفهوم وجود مشترک معنوی است.

وقتی گفته می شود: عطارد موج و داست، دماوند موجود است، فرشته موجود است، لک لک موجود است و غیره در همه‌ی این قضایا کلمه‌ی «موجود» که بر وجود و بودن دلالت دارد، در معنایی یگانه به کار رفته است و تفاوتی در آن نیست. با این دیدگاه تمام زوایای جهان را حقیقتی یگانه و مشترک—یعنی وجود—پر می‌کند. اشتراک ای نتیجه را در بردارد که اشیا با آنکه از حیث خواص و آثار مختلف‌اند، همه از آن جهت که موجود‌اند یک حقیقت‌اند. این حقیقت‌همان اصل‌هستی اشیاست و اشیا و موجودات مختلف در حقیقت هستی با هم وحدت دارند.

چنان که دیدیم، با اعتقاد به اصالت‌ماهیت تفاوت و کثرت اشیا به روش‌سنج قابل تبیین عقلانی است؛ زیرا ماهیت‌ها، ذاتاً مختلف و متنوع‌اند. اما در صورت اعتقاد به اصالت وجود، این سؤال مطرح می‌شود که اگر در عالم، وحدت حاکم است و موجودات از حیث موجود‌بودن، حقیقتی واحد را تشکیل می‌دهند، پس اختلافی که از نظر خواص و آثار در اشیا دیده می‌شود به چه چیز باز می‌گردد و چگونه تفسیر می‌شود؟

۲. تشکیک وجود

حکمت متعالیه به این سؤال این گونه پاسخ می دهد: هر چند وجود، حقیقتی واحد است، اما این حقیقت واحد، شدت و ضعف دارد و به اصطلاح منطقیان، حقیقتی مشکّک است؛ یعنی، وجود مراتب و درجات مختلف دارد. اختلاف موجودات در شدت و ضعف مرتبه‌ی وجودی آنهاست ولی همه‌ی موجودات در اصل وجود باهم وحدت دارند.

تشکیک وجود و اختلاف در مراتب آن نظیر اختلاف نور قوی و ضعیف است. نور حقیقتی یگانه است، ولی شدت و ضعف دارد و همین اختلاف در شدت و ضعف، موجب تمایز نورهای گوناگون از یکدیگر می‌شود. در عین حال، شدت و ضعف نور از حقیقت نور خارج نیست؛ یعنی، چنانی نیست که نور در اثر ترکیب با غیر خودش دچار شدت و ضعف شده باشد و مثلاً نور ضعیف در اثر ترکیب نور قوی با غیر خودش - یعنی تاریکی - به وجود آمده باشد؛

زی رات را یاریکی چیزی
جز «نبد نور» نیست و «نبد نور» چیزی نیست که بتواند بآن نور قوی ترکیب شود. در موجودات هم، ریشه‌ی کثرت و تعدد به شدت و ضعف در مراتب وجود بازمی‌گردد. چنانی نیست که در یک موجود ضعیف، وجود قوی با «غیر وجود» ترکیب شده و آن موجود ضعیف پدید آمده باشد؛ زیرا «غیر وجود» نیستی است و «نیستی» چیزی نیست که با «هستی» قابل ترکیب باشد.

نظریه‌ی تشکیک وجود که هم اصل وحدت موجودات را بیان می‌کند و هم کثرت آنها را تفسیر می‌نماید، نظریه‌ی «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» خوانده می‌شود و از دستاوردهای حکمت متعالیه است.

پس هر موجود در یکی از مراتب تشکیکی وجود قرار دارد و دامنه‌یا حد وجودی او، همان آثار و خواصی است که ازوی ظاهر می‌گردد.

۳. فقر وجودی

حتماً آرای گوناگونی را که متکلمان و حکیمان در باب ملاک نیازمندی معلول به علت، ابراز داشته بودند به یاد دارید. متکلمان نظریه‌ی «حدوث» و حکیمان نظریه‌ی «امکان ماهوی» را برگزیده بودند. حکیمان با انتقاد به نظریه‌ی «حدوث» معتقد بودند که یک معلول تنها از آن نظر که ماهیتی ممکن الوجود است و نسبت آن به وجود و عدم متساوی است، به علتی نیازمند است که آن را از تساوی خارج کند و به عرصه‌ی وجود وارد سازد.

اما در منظر اصالت وجود و تشکیک وجود این بحث سیمایی متفاوت پیدامی کند. نگرش اصالت وجود به جهان ریشه‌ی نیازمندی به علت را در ماهیت و امکان آن یعنی نسبت مساوی ماهیت به وجود و عدم جست وجود نمی‌کند؛ بلکه آن را در حق واقعیت، یعنی وجود و هستی آن می‌جوئد. معلولیت و وابستگی موجودات، ناشی از ضعف مرتبه‌ی وجود آنهاست. وابستگی و احتیاج در وجود، ریشه‌در نقص و فقدان دارد.

هر اندازه که موج ودی از نظر تربه پایین تر باشد و شدت وجودی کمتری داشته باشد، ناقص تر و در نتیجه وابسته تر به مراتب مافوق خویش است. پس، ملاک نیازمندی معلول به علت را باید در ضعف و نقص مرتبه‌ی وجودی آن دانست. بر اساس این نظریه که به نظریه «فقر وجودی» معروف است، اگر وجودی در مرتبه‌ی خود از چنان شدتی برخوردار باشد که هیچ نقص و ضعفی در آن متصور نباشد، غنای ذاتی دارد و بی نیاز مطلق است؛ به تعبیر قرآن کریم «صمد» است و مساوی او که همه در درجات مادون وجود قرار دارند، نسبت به آن وجود بی نیاز و مطلق عین فقر و نیازمندی هستند. اوست علت حقیقی جهان و غیر او همه فقیر و محتاج و لذامعلول اند.

طبق نظریه «فقر وجودی» — که از ثمره‌های عالی بحث اصالت وجود است — جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات‌الهی است و هیچ استقلالی از خود ندارد. اگر ذات‌الهی آنی پرتو عنایت خویش را باز گیرد، کل سلسله مراتب وجود محظوظ نباود می‌گردد و نور موجودات خاموش می‌شود.

خداشناسی: در پرتو اصول حکمت متعالیه، شناخت فلسفی و عقلی نسبت به آفریدگار جهان به اوج خود می‌رسد. وجود، حقیقتی واحد در کل جهان هستی است. ذات‌الهی برترین و شدیدترین مرتبه‌ی وجود است؛ وجود او مطلق و نامتناهی است و به هیچ قيد و شرطی مقید و محدود نیست. ذات حق جامع همه‌ی کمالات هستی است و کمالات او نامحدود است.

هر موجودی از آن جهت که بهره‌ای از وجود دارد، نشانه‌ای از وجود نامتناهی حق است، اما همهٔ موجودات در هر درجه و مرتبه‌ای که باشند، عین فقر و نیازند و هرگز شدت وجود آنها را با ذات حق نمی‌توان قیاس کرد. در نتیجه گویی نقص وجود آنها پرده‌ای است که وجود نامتناهی حق را می‌پوشاند.

بنابراین، موجودات عالم‌همه از حیث وجود خود، ذات حق را نمایان می‌سازند و از حیث نقد و نیاز خود اور اپنه ساخته شوند.

و من الله التوفيق

سید علی هاشمی

راههای ارتباط و بیان نظرات، پیشنهادات، انتقادات و طرح سوالات از طریق

پیام رسانی های سروش، تلگرام و واتساب با شماره (۰۹۱۲۷۴۰۳۴۰۸)